



۲۰۱۹/۱۱/۱۶



زمری کاسی

دیوژن ، مولانا و سعدی



دیوژن «دیوجانس کلبی» دارای زبان طنزی گزنده و بی اعتنا به مقام‌های مروج دنیایی و افتخارات بی مورد زمانه بود؛ زمانی که اسکندر مقدونی به مقام امپراطوری رسید به دیدار دیوژن فقیر رفت تا نشان بدهد که مقام یعنی چی؟ اسکندر بخاطریکه درویش با مناعت را کم زده باشد خطاب به دیوژن کلبی با دبدبه پرسید که آیا نیاز به چیزی داری؟ دیوژن در پاسخ جوانکی که تازه بمقام رسیده بود گفت: نمیدانم توانایی انجام دادن کاری را داری؟ اسکندر بر آشفته شده گفت تو بخواه اگر توانایی اش را نداشتی خواهی دید. دیوژن گفت «پس، خواهش می‌کنم میان من و آفتاب قرار نگیرید چراکه نور خزانگی آفتاب با سایه نامناسب تان از من گرفته شده است اگر بتوانید یکطرف شوید تا نور بر من بتابد. اسکندر که در برابر خواهش دوژن، بسیار کوچک شده بود و برای اینکه خود را بازنده نشان ندهد به همراهانش که از خشم می‌خواستند دیوژن را مورد آزار و اذیت قرار دهند، گفت: اگر اسکندر نبودم، دوست داشتم دیوژن باشم.»

امروز چند مصرع شعری از **مولانا** مرا به یاد گذشته‌ها برد و شعری از **سعدی** هم که هنوز قسمت اعظمش را به یاد داشتم و یک سلسله ضرب‌المثل‌ها و اشعار زیبا که از قرن‌ها به بعد روی زبان‌ها بود، دوستان ما ازین اشعار و ضرب‌المثل‌ها در مجالس و محافل و مباحث مختلف یاد می‌گردند، امروز تصادفاً به همان شعری از **سعدی** برخوردم که یک قسمت آن در ذهنم حک شده بود، مکملش را به دوستان توأم با احترامات تقدیم مینمایم، امید تداعی خوبی برایشان باشد.



دیوژن همان بزرگ‌مردیست که دوهزار چندصد سال قبل با اریکین (چراغ‌تیلی یعنی چراغ‌معرفت) بدست روز هنگام در شهر به دنبال یافتن انسان می‌گشت چون تمام جامعه و مردم مثل امروز بدنیا را آوردن امیال و غرایز خودشان بود پس کسی را یافته نتوانست که بدنیا را غرایز اش نباشد. این حرکت دیوژن در شعر معروف مولوی چنین انعکاس یافته است (منظور از «شیخ» در بیت مولانا دیوژن است):
 در شعر نغز مولانا میخوانیم که:

دی (دیروز) شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
 کز دیو و دد ملولم و انسانم آروست
 گفتند یافت می‌نشود، جسته ایم ما
 گفت، آنکه یافت می‌نشود آنم آروست
 ذیل شعری از سعدی:

متصل خون می‌خورد چوبی که صاحب جوهر است
 آن یکی شمشیر گردد آن دگر نخل خر است
 روی دریا خس نشیند قعر دریا گوهر است
 چون جوان ماند زیرش اسب و بالایش خر است
 جای چشم ابرو نگیرد گر چه او بالاتر است
 کره خر از خریت پیش پیش‌ء مادر است
 پس چرا انگشت کوچک لایق انگشتر است
 دختر هرکس وجید است هفت چنگی شوهر است
 هر که عیب خود بگوید از همه بالاتر است

مایه اصل و نسب در گردش دوران زر است
 آهن و فولاد هر دو از یک کوره می‌آیند برون
 دود اگر بالا نشیند کسر شاعن شعله نیست
 نا نجیبی گر که دارد رخت و دارائی و زور
 گر نا کسی از کسی بالا بشیند عیب نیست
 کره اسب از نجابت در تعاقب می‌رود
 شست و شاهد هر دو دعوی بزرگی می‌کنند
 شعر سنجان جان فدای شعر سازان میکنند
 سعدیا عیب خود گو و عیب مردم کم بگو

د پانو شمیره: له 1 تر 2

از سخنان **دیوژن کلبی** فیلسوف یونانی

- آنکس که به کمترین خرسند است، دارنده ترین است.
- ما دو گوش داریم و یک زبان تا بتوانیم کمتر حرف بزنیم و بیشتر گوش کنیم.
- من یونانی یا آتنی نیستم؛ بلکه شهروند جهانم.
- برای حفظ خود آدمی به دوستان خوب یا دشمنان حریص نیاز دارد؛ زیرا اولی او را تعلیم می‌دهد و دومی وی را ملامت می‌کند.
- آفتاب به چاه مستراح هم می‌تابد اما آلوده نمی‌شود.
- چرا نباید معلم را زد وقتی که **شاگرد** بد رفتاری می‌کند.
- آدمی باهوش‌ترین حیوان است - و احمق‌ترین.
- در **خانه** یک مرد ثروتمند جایی برای تف انداختن نیست؛ به غیر از صورتش.
- **دوست** یعنی یک روح در دو بدن.
- سرخ شدن رنگ پاکدامنی است.
- فروتنی رنگ پاکدامنی است.
- کشف انسان خردمند، نیازمند انسان خردمند است.
- دیوژن را گفتند: دنیا کی خوش می‌شود؟ گفت: آنگاه که پادشاهانش فلسفه بخوانند و یا فیلسوفانش پادشاه شوند.

چند تابلوی رسامی شده از زندگی دیوژن کلبی



د پانو شمیره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بني پزوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ